

فرار از خیاطخانه



این فایل، نسخه‌ی متنی پیاده‌سازی شده برای پادکست است و برای ناشنویان و کم‌شنویان نیز مناسب می‌باشد.



پادکست با اینتروی مربوط به ترانه‌ی *Après toi* آغاز می‌شود...

روز درازی بود. ساعت‌ها به مانیتور خیره شده بودم تا کارها رو جلو ببرم. حالا خسته بودم و از چیزی که در انتظارم بودم خیلی دلم گرفته بود. روز درازی بود و راهی درازتر در انتظار منه و بعد از اون شبی که انگار در یک چشم بر هم زدن تموم می‌شه. از محل کارم خارج می‌شم. صبح تصمیم گرفته بودیم بعد از پایان کار بریم مرزداران و کباب ترکی بخوریم ولی من ایده‌ای از چیزی که در ابتدای شب به اون تبدیل می‌شدم نداشتم. غمگین بودم و چیزی از گلوی گرفته‌ی من پایین نمی‌رفت. دلم فقط می‌خواست خودم رو بسپرم به هذیان ترافیک و خیره بشم به روبرو و فکر کنم و در عین حال فکر نکنم.

نگهبان ساختمان محل کارم با اون روحیه شاد و بی‌ربطش در انتظار منه، توی آسانسور سعی می‌کنم چشمهامو براق‌تر کنم و لبخندم رو از اندوه خالی و وقتی در آسانسور کنار می‌ره باید با هم چند جمله‌ای رد و بدل کنیم. می‌کنیم. حالا از ساختمون بیرون می‌رم، دود محله نیلوفر رو به سینه می‌کشم و به سمت راست می‌رم، تا کوچی‌ای که ریوی سفید توی سرما منتظرم آروم نشسته. می‌دونم ممکنه غر بزنه که چرا به جای دور پارکش کردم ولی برای پیدا کردن همین به جای تنگ تمام درازای عربعلی رو بالا پایین کردم.

بهش می‌رسم و بهم چشمک می‌زنه. می‌شینم و نفس عمیقی می‌کشم. کتم رو روی صندلی کنارم می‌ذارم. سوییچ می‌چرخه، ماشین با غرولند و بی‌حوصلگی گرم می‌شه و بعد حرکت می‌کنیم. راه می‌افتم و وارد حکیم میشم، اتوبان حکیم اتوبان نسبتا درازیه. یه موجود دراز که هر عضوش اسمی داره. به نظرم یک اتوبان از سر تا مخرج یا در ادبیات بزرگراه‌ها خروجی، باید یک اسم داشته باشه! اما خوب اتوبان‌ها کارکرد فرعی‌شون گره‌گشایی از ترافیکه و کارکرد اصلی‌شون، پولسازی با چاشنی ادای دین! کله‌ی این بزرگراه اسمش سلیمانیه، تقریبا از گلو به پایین مثلا مری اون می‌شه ممد باقر حکیم، بعد همکار باقر یعنی علامه جعفری و در انتها هم همکار سلیمانی به اسم همدانی. اما یه اصلی هست در نامگذاری بزرگراه‌ها که همیشه رعایت می‌شه، اون اصل اینه، نفر اولی که اسمش روی بزرگراهی گذاشته می‌شه، بقیه کسانی که اسمشون روی قسمت‌های مختلف اون بزرگراه بعدا قرار داده می‌شه در بهترین حالت عضو میانی نفر اول حساب می‌شن اما نه، حتی اون عضوش هم حساب نمیشن، به جز نرم‌افزارهای مسیریابی هیچ کس اسم اونها رو نمی‌بره و مردم، همون اسم اولی رو برای سر تا ته بزرگراه به کار می‌برن! آیا من دیوونه‌م که هر روز به این چیزهای احمقانه فکر می‌کنم، بعیده این طور باشه ولی چه کنم هرروز فکر می‌کنم. تا وارد حکیم می‌شم وارد ترافیک هم می‌شم. در واقع این قسمت باید مثل مری باشه و کمی روان‌تر، اما همیشه گه گرفته است و بیشتر به مخرج این بزرگوار یا بزرگراه شبیهه.

ترافیکی لعنتی تا اون دو سوراخ گشاد کنار هم یعنی تونل رسالت و احتمالا بعد از اون تا ابدیت ادامه داره.



انگار هیولایی، تایتانی پلید، کرونوسی بی‌رحم که سیری‌ناپذیره، آدم‌ها رو با ماشین‌هاشون می‌بلعه و بعد خسته و بی‌رمق، کثیف و درمانده و لزج، اون‌ها رو قی می‌کنه و هر روز همین سرنوشت شوم، مشغول رانندگی هستم. اتومیلی از فاصله بسیار دور ترمز می‌کنه، چراغ‌های ترمز مثل دومینو از اون شروع می‌شن و به چشم‌های خسته من می‌رسن. به خاطر کرونا، مردم باید زودتر از ۹ به خونه برسن و انبوه آدم‌ها باعث می‌شه ساعت ۹ هم حتی به یک آرزوی حقیر بدل بشه.

شاید ترانه‌های دلخواهم بتونه کمک کنه تا این بزرگراه به درازای ابدیت، قابل تحمل بشه. نیچه می‌گه اگر هنر نبود حقیقت زندگی ما را نابود می‌کرد. هرچند بسیار زمان‌هایی پیش میاد که زور هیچ موسیقی‌ای که احتمالا یگانه هنریه که راننده می‌تونه ازش موقع رانندگی بهره بیره به زور ترافیک و این روی زشت تهران نمی‌رسه. ضبط رو روشن می‌کنم؛

ترانه‌ی Une vie d'amour در پس زمینه پادکست با صدایی آهسته‌تر شروع می‌شود.

آه احتمالا منظور نیچه همچین صداییه. صدای Mireille Mathieu میاد که داره صحبت می‌کنه. اون از احترامش به کسی می‌گه که قراره سر صحنه بیاد... و بعد، آغاز یکی از گوش‌نوازترین دوئت‌ها، یا به قول فرانسوی‌ها Duo و همراه با Charles Aznavour جاودانه...

روی صحنه Mireille Mathieu رو می‌بینیم، بانویی ظریف و به کفایت زیبا، با مدل موهایی ابدی که حتی اگر روزی زنده باشیم و Mireille Mathieu هزار ساله رو ببینیم، باز مشاهده خواهیم کرد که وفادارانه به استیل خودش پایبنده. شاید چون Mireille با صدای سحرآمیزش، بی‌نیاز از هر پیرایه‌ایه.

Mireille Mathieu ترانه Une vie d'amour رو شروع می‌کنه در حالیکه Charles Aznavour داره آرام از پله‌ها پایین میاد، اما Mireille اونقدر زیبا می‌خونه که انتظار برای آغاز خوندن Charles Aznavour خیلی آسون‌تر می‌شه.

ادامه‌ی ترانه Une vie d'amour را می‌شنویم...

در این ترانه می‌شنویم که چطور Mireille در گام‌های بالا می‌تونه گوش‌نوازترین صدایی باشه که از ترانه به گوش می‌رسه، حتی اگر همراه او Charles Aznavour باشه. ترانه یک زندگی عاشقانه اشاره‌ای به سوگند برای یه زندگی عاشقانه داره، زندگی‌ای که در نهایت نتونسته حریف زمان بشه اما در عین حال ترانه همزمان راوی عشقیه که زمان حریفش نشده، از دل این تراژدی چنین ترانه‌ای خلق شده... پارادوکس زندگی برباد رفته و عشق برجای مانده، سایه‌ای سنگین روی سطر به سطر این ترانه داره، در حالیکه سودای دوباره دیدن معشوق، هنوز در دل ناامید عاشق مونده...

قسمتی از این ترانه به ساعت خاکستری گرگ و میش و بیداری و بی‌خوابی این ساعت می‌پردازه، ساعتی که همه چیز میره و می‌میره و شعله‌ای که زنده می‌مونه. ساعت پرهیاهوترین دلشوره‌ها و آشوب‌ها در ساکن‌ترین و ساکت‌ترین لحظات شبانه‌روز، ساعت جیغ‌های خفه، تنهایی راستین حتی اگر کسی کنار تو خوابیده باشه.

این بیداری ناگهانی غمناک در نیمه‌شب سربی، شدیداً منو یاد جمله‌ای از برگمان می‌اندازه درباره ساعت میان شب و سپیده‌دم، زمانی که بیشتر مرگ‌ها در این ساعت رخ می‌ده، گاهی که خواب‌ها عمیق‌تر و کابوس‌ها بسیار به واقعیت نزدیک‌ترند، ساعتی که در بی‌خوابی تلخ‌ترین اضطراب‌ها گردنکشی می‌کنند. ساعتی که شاید همه‌مون مثلا وقتی سرما می‌خوریم تو نیمه‌شب تجربه می‌کنیم و مترادف با جنون و به تنهایی در دردی شخصی سوختنه، در عین حال در همین ساعته که نوازادان زیادی متولد می‌شن و بی‌شبهت به شعله‌ای نیست که در دل این فضای مرگ‌آلود، دوباره زاده می‌شه، شعله‌ای که دلیلی برای زیستن می‌شه و تبدیل به شعله‌ای میشه که زنده می‌مونه...



آه هنوز بعد از این همه مدت وسطهای تونل رسالتم. اون موتورهای فن بزرگ که شبیه موتورهای هواپیماهای بزرگه دودهای تونل رو می‌بلعن و معلوم نیست از کدوم سوراخی بی‌صدا در می‌کنن. همیشه کنجاوم که این درهای عمود بر محور بزرگراه به کجا می‌رن. کاش می‌دونستم.

Une histoire d'amour در پس‌زمینه آغاز می‌شود.

و ترانه بعدی. آه چه ترانه‌ای شروع شد. Une histoire d'amour یک داستان عاشقانه، من عاشق این ترانه ام که داستانش، خودش یه جورایی یه داستان عاشقانه است. تم این ترانه شاید برای خیلی از شما آشنا باشه، بله تم اصلی فیلم Love story که سال ۱۹۷۰ ساخته شده. موسیقی فیلم داستان عاشقانه توسط Francis Albert Lai ساخته شده که در سال ۱۹۷۰ برای این کار جایزه اسکار و Golden Globe رو می‌بره. فیلم در زمان خودش بسیار محبوب می‌شه و موسیقی هم به شدت گل می‌کنه. طبیعیه اون تم که مترادف با عاشقی در زمان خودش، زمینه‌ساز نوشتن یه ترانه بشه توسط Catherine Desage که به زیبایی توسط Mireille اجرا میشه. البته که شاید نسخه انگلیسی اون ترانه بیشتر در دنیا و حتی ایران شنیده شده، نسخه‌ای که Andy Williams اونو اجرا کرده. ترانه اشاره غمناکی داره به کسی که در بستر بیماریه و نمی‌تونه در این دنیا بیش از این کنار معشوق بمونه. بازی قشنگ و غمناکی در این ترانه با همون قول همیشگی در قول و قرارهای عاشقانه انجام شده. جایی که عاشق و معشوق به هم قول می‌دن که همیشه همدیگه رو دوست داشته باشن، اما اینجا همیشه، برای کسی که زمان کوتاهی فقط زنده است، همیشه‌ی بسیار کوتاهیه...

احتمالا غمگین‌تر شدید ولی خوب موسیقی خوب و جدی قرار نیست قرهای گندیده در کمرها رو لزوما خارج کنه. گندیده از این رو که در زندگی امروزی چندان مجالی برای رقصیدن و البته بهانه‌ای براش پیدا نمی‌کنیم و قرهای بیچاره به ناچار در کمرها می‌گندن. اما آیا داستان Mireille به همین دو ترانه خلاصه می‌شه؟ نه باید به سال‌ها قبل برگردیم.

به نظرتون داستان اون چطوره؟ از یک خانواده کوچک خوشبخت صمیمی فرانسوی با دو فرزند زیبا در یک آپارتمان دنج خوشگل در پاریس در نزدیکی برج ایفل شروع می‌شه؟ نه ماجرا از یک گورستان شروع می‌شه.

Mireille در بیست و دومین روز ژوئیه در سال ۱۹۴۶ به دنیا آمد. داستان زندگی‌ش بی‌شباهت به یک داستان سیندرلایی نیست. در خانواده‌ای که شلوغ، برای وصفش چندان شلوغ به نظر نمی‌رسه، Mireille همراه با ۱۳ خواهر و برادر کوچکترش در کلبه‌ای در نزدیکی گورستانی غمزه بزرگ می‌شه که موسیقی موخش باد و طوفان، با زندگی‌شون همنشینیه.

Roger Mathieu، پدر خانواده سنگ‌بر گورستانه، اما در متن صدای گوشخراش برش سنگ‌ها، پدر از موهبتی بزرگ بهره‌مند. اون صاحب صدای تنور غرورانگیزیه و Mireille، دختر بزرگتر خانواده که وارث بسیاری از رنج‌ها و مسئولیت‌های سنگین خانواده است، دختر بچه‌ای فرسنگ‌ها دور از حق کودکی، خوشبختانه وارث اون صدا از پدر هم می‌شه!

اما اگه صدای Roger Mathieu لابلاي ناله‌ها و نعره‌های سنگ‌ها هنگام بریده شدن شانس برای شنیده شدن نداشت، انگار Mireille هم قرار نبود بخت بلندتری برای بهره گرفتن از این میراث داشته باشه.

ترانه A Quoi Tu Penses, Dis آغاز می‌شود.



آه ترانه بعدی شروع شد که از ترانه‌های محبوب منه. بذارید این پراید هاش بک نابکار رو رد کنم و خوب، اوهوم، ترانه زیبای *A Quoi Tu Penses, Dis* این ترانه هم داستان عاشقانه‌ای در دل خودش داره و تصویرسازی‌های زیبایی، دلدادگی‌ای که از دلدار جدا شده و هر شب گریه می‌کنه، صدای گریه‌هاش تا خانه معشوق می‌ره اما معشوق فکر می‌کنه این صدای باده. ترانه، ترکیبی از اندوه و خشم و نفرت. این که کسی که جدا افتاده، هنوز در آتش عشق می‌سوزه و با خودش مدام فکر می‌کنه یعنی اون که ترکم کرده داره واقعا به چی فکر می‌کنه؟ آیا لحظه‌ای هم یاد اون که این چنین در تب و تابه می‌افته؟ آیا هنوز کمی دوستش داره؟ آیا بهش فکر می‌کنه؟ آه چه کسی می‌دونه؟ برمی‌گردیم به داستان زندگی *Mireille*.

اون در چهار سالگی در جمع شبانه خانوادگی آوازی که از رادیو شنیده زمزمه می‌کنه. اما چه کسی برای دختر بچه‌ی کثیفی در نزدیکی گورستان که ادیت پیاف، بت و الگوی اونه، شانسی برای بیشتر شنیده شدن قائله. نه *Mireille* ظاهرا یکی از اون استعدادهای بزرگه که به دنیا اومده و دنیا باید شاهد دفن استعدادهاش باشه. اما حالا که *Mireille* رو می‌شناسیم می‌تونیم حدس بزنیم که تونسته از اون گورستان محزون دور باشه و صدای خودش رو به گوش‌هایی برسونه که ارزشش رو بفهمن. در پانزده سالگی، خانواده او به یک آپارتمان حمایتی دولت نقل مکان می‌کنن در شهر *Avignon*. در اونجا زیباترین روز زندگی‌ش دست کم تا اون روز رو تجربه می‌کنه، برای اولین بار با پدیده‌ای شگفت‌انگیز و لذت‌بخش مواجه می‌شه که برای همه خیلی پیش پا افتاده ست. اون نوعی کرختی و سبک بالی طبیعی رو خیلی دیر ولی با همه سلول‌های تنش تجربه می‌کنه. تار به تار موهاش و سلول به سلول تنش در این لذت گرم غوطه‌ور و از این حس غریب لبریز می‌شن. بله، *Mireille* در ۱۵ سالگی برای اولین بار به حمام می‌ره.

ترانه *En frappant dans nos mains* آغاز می‌شود.

این هم ترانه‌ای برای این که کمی شادتر بشید. چون لزوما همه ماجراهای عاشقانه پایان‌بندی غمناک نباید داشته باشن. ترانه *En frappant dans nos mains* که می‌شه با دست زدن‌های ما یا با کف زدن‌های ما ترجمه‌ش کرد از حال و هوای کسی حرف می‌زنه که درگیر زندگی‌ایه که دوستش داره. ترانه احتمالا در یک جمع باحال شکل گرفته وقتی همه با هم سرودی رو دم می‌گیرن و گیتار می‌زنن و دست کوچک یکی از افراد اون جمع در دست‌های بزرگ و گرم کسیه که دوستش داره. اون خوشحاله، چون معشوقش رو داره، همه چی مرتبه و حالش خوب خوبه، اون شاده و دلش می‌خواد این شادی رو با همه دنیا به اشتراک بگذاره. حال غریبی داره که باعث می‌شه همه چیز در اطراف، جادویی به نظر برسه، همه چیز آسان و دیوانه‌وار و این احساس رو پیدا کنه که آسمان برای اونه! این حال خوب رو برای همه مردم دنیا آرزو می‌کنم. شاید این که کمی ترافیک هم برای لحظاتی کوتاه سبک شد و تونستم با دنده دو حرکت کنم، در این حال بی‌تاثیر نبود. اما خوب باید به ترافیک و واقعیت و چراغ ترمز و بوق برگردیم و زندگی روزمره که همیشه تلخ و سخت بوده و قطعا برای *Mireille* هم همون قدر سخت بوده!

یادتون که هست؟ *Mireille* رو در پانزده سالگی در حمام به حال خودش گذاشته بودیم. باید این کار رو می‌کردیم، اما فارغ از اینکه حمام یکی از بهترین جاهای دنیاس و تقریبا همه توش خوشحالن و آواز می‌خونن و خیلی‌هاشون هم تو حمام دست کم صدای خوبی دارن، اما آیا *Mireille* از این مرحله از زندگی‌ش مخصوصا وقتی بیرون از حمامه، شاد و خوشحاله؟! خوب بیاید با هم درب آپارتمان اونها رو یواشکی باز کنیم و ببینیم دختر کوچولوی ظریف خوش صدای ۱۵۳ سانتیمتری ما که می‌تونه بلندترین نت‌ها رو بخونه در چه شرایطی زندگی می‌کنه.



خانواده Mathieu حالا درگیری‌های تازه‌ای دارد، هر فرانک از ۱۸۰۰ فرانک درآمد ماهیانه خانواده باید مطابق برنامه‌ای دقیق خرج بشه. هزینه‌های سرسام‌آوری که باعث درد در شقیقه‌های Roger، کارگر سخت‌کوشی می‌شه که معنی کلمات سرگرمی و تعطیلات رو نمی‌دونه، تلاش‌هاشدر نهایت به غذاهای ساده‌ای منتهی میشه، وقتی همه روی کف سرد اون آپارتمان یارانه‌ای برای صرف غذا کنار هم روی زمین می‌شینن.

با این همه، داستان این زندگی پر از تلخی قراره در نهایت واقعا شیرین‌تر بشه. Mireille در کلاس‌های خیاطی وقتی ترانه محبوبش La vie en rose رو نجوا می‌کنه، با خواهش همکلاسی‌هاش مواجه می‌شه تا کمی بلندتر بخونه. میشه شگفتی رو در تمام دیوارها و سوزن‌ها و چرخ خیاطی‌ها حتی حدس زد وقتی Mireille بغض پانزده سالشو می‌شکنه و فریاد می‌کنه. دیگه هیچ مانعی نمی‌تونه سد راه شنیده شدن اون باشه.

ترانه‌ی *En frappant dans nos mains* آغاز می‌شود.

قبل از اینکه به باقی زندگی Mireille بپردازیم در مورد این ترانه معروف که در پس‌زمینه صدای من شروع شده هم بد نیست کمی حرف بزنیم. ترانه Folle, folle, follement heureuse که میشه، دیوانه، دیوانه، دیوانه‌وار خوشحال ترجمه‌ش کرد؛ ترانه‌ای عاشقانه است که در واقع ملودی‌ش رو وامدار ترانه Grnde grande grande از Mina mazzini خواننده ایتالیاییه. سه سال بعد از انتشار این ترانه ایتالیایی، دوست Mireille Mathieu، Charles Aznavour، جاودانه، ترانه رو با همکاری Tony Renis و Alberto Testa می‌نویسه و Mireille اون رو به زیبایی اجرا می‌کنه، شاید خیلی‌ها ملودی این ترانه به گوششون آشنا بیاد چرا که با همون تم و تقریبا همون حال و هوای متن، ترانه I Hate You Then Love You توسط Luciano pavarotti و Celine Dion هم اجرا شده. متن ترانه متن زیباییه، توصیف یک عشق دیوانه‌وار، زنی که عاشق معشوقی سلطه‌گر و خودخواهه، مردی که اختیار زن رو به طور کامل در دست داره. یه جورایی قلب پرنده و پوست شیر داره مرد این ترانه، چون ناگهان می‌تونه تبدیل به یک فرشته بشه، اون به نوعی جمع اضداده و این تضمین می‌کنه که این رابطه یه عاشقانه آرام نیست و بیشتر نوعی جنگه! چیزی که در ترانه می‌شنویم و می‌خونیم اینه که اتفاقا عاشق، این جنگ همواره رو به یک عشق آرام ترجیح میده. در واقع این ماجراجویی عاشقانه‌ایه که مدام میان نفرت و عشق در نوسانه با این حال عاشق ترانه ما، تنها در میان بازوان معشوق توصیف شده در این ترانه، دیوانه‌وار خوشحاله.

از Mireille گفتیم در میان دوستانش در کلاس خیاطی و اینکه همه رو مجذوب خودش کرد. اما این تنها جایی نیست که صدای سحرآمیز Mireille در اونجا طنین‌افکن شده. اون که از کودکی در کلیسا می‌خونده حالا در شهر Avignon هم به این کار ادامه می‌ده. احتمالا کلیسا و این جور جاها، گاهی شاید بدون اینکه بخوان فرصتی در اختیار آدم‌هایی قرار دادن که بتونن بخونن. شاید به خاطر اون شئ لعنتی جذاب یعنی میکروفن که در شماره‌ای مجزا خواهم گفت چطور آدم رو مسخ و مسحور خودش می‌کنه!

به هر حال، رهبر گروه کر در کلیسا، Laure colliere متوجه می‌شه که این دختر کوچولوی زیبا، چیزی بیشتر از یک همشهری جدید با صدایی مناسبه. اون الماسی در دختر کشف می‌کنه که باید تراش بخوره. Mireille تحت آموزش‌های Laure colliere قرار می‌گیره و تکنیک‌های آوازخوانی رو می‌آموزه. Laure colliere به Mireille کمک می‌کنه که صداش رو تقویت کنه و به مهارت هاش باور و ایمان داشته باشه.

Colliere از سختی‌های مسیر برایش می‌گه و Mireille می‌دونه سختی چیه، خوب می‌دونه، و بهتر از اون، می‌دونه کسی که خطر رو به جون نخره، هرگز برنده نمی‌شه. اون از طوفان نمی‌ترسه، بارها زوزه‌هاشو در اون کلبه محزون کنار کوهستان شنیده، پس به دل طوفان حمله می‌کنه.

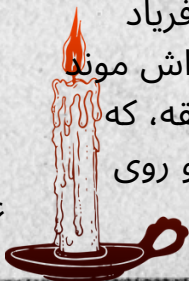


ترانه‌ی Addio آغاز می‌شود.

با هم Addio رو شنیدیم چون دلم می‌خواست قبل از اینکه باقی داستان Mireille Mathieu رو براتون بگم اونو بشنویم. این ترانه کوتاه غمناک ولی شیرین، یه جور دعوت به گذاشتن نقطه پایان روی یه رابطه‌ست که هنوز هم البته عاشقانه‌ست. عشقی که در نقطه‌ای قرار داره که نقطه خطرناکیه و باید شهامت داشت و از اون مرحله عبور کرد. ترانه یه جور وجه روانشناختی جالب هم داره. وقتی به معشوق می‌گه که بعد از این تو مرا در هر شکست جستجو خواهی کرد، یعنی اون حس بهانه‌جویی که آدم‌ها برای پنهان کردن خودشون در هر شکست دارن و گذاشتن بار همه اون شکست‌ها روی شانه عشق، همون جمله که تو باعث شدی این بشه، اعتراف به اینکه از این پس در هر اشک، این عشق پنهان خواهد بود.

در این ترانه خواسته می‌شه از معشوق که عشق رو با لبخند آخر ترک کنن، پیش از آنکه عشق اونها رو ترک کنه و زودتر از آنکه دیگه، شجاعت موندن وجود داشته باشه. عجیبه این بخش از ترانه، شجاعت موندن، نه رفتن... اشاره به تابستان داغی می‌شه که با هم گذروندن، ارجاعی به روزهای سوزان دلدادگی و و در نهایت شهریوری در انتهای تابستان و طوفان‌هایی که با خودشون غم و باران به همراه میارن.

خوب حالا که در ماه شهریور هستیم با هم یکی دو ماه همراه Mireille به کلاس‌های خیاطی بریم. اکتبر و روزهایی که کسالت‌بار و معمولی‌ان رو سپری می‌کنیم و بعد، یکی از عصرهای سرد نوامبر، دختر کوچولویی با لب‌های ورچیده از مدرسه خیاطی خارج می‌شه. Mireille رو می‌بینیم که داره آروم آروم به سمت خونه می‌ره. آیا این پیاپی کسالت‌بار در Avignon انتهای رویای اونه، یعنی این که در کلیسا آواز بخونه. خیاط و بعد یکی از آدم‌های قدیمی شهر بشه و گاهی هم یکی دو نفر با آرنج به پهلو هم بزنن و بگن؛ این پیرزن خیاط یه زمانی صدایش بد نبود، توی همین کلیسا می‌خوند! آیا این سرنوشت رو دوست داره؟ بی‌شک نه، اما ظاهراً با سرعت طبیعی عمرش، داره به سمت همون سرنوشت حرکت می‌کنه. اون خسته و گرسنه به سمت خونه می‌ره در حالی که هترانه‌ای رو در ذهنش نجوا می‌کنه و توی خیالش یه زندگی صورتی عاشقانه از جنس *La vie en rose* رو آرزو می‌کنه. اون کلافه‌ست و با سرانگشت‌های زخمی سوزن خورده و دلی که گرفته، حرکت می‌کنه. اما توی خیالش، اوضاع درخشان‌تره. توی خیالش ادیت پیافه. نوامبر سردیه و دخترک سرمازده برای فراری دادن ذهنش از سرما، روی دیوارها اعلان‌های تبلیغاتی رو می‌خونه. یه رستوران جدید در شهر باز شده، خوب این که هرگز به اون ربطی پیدا نمی‌کنه! فروشگاه لوازم خانگی آقا و خانم Legrand، آگهی تبلیغاتی مدرسه خیاطی خواهران سنت و نسان دو پل (École de couture des Sœurs de Saint-Vincent-de-Paul) که تضمین می‌کنه هر کارآموزی از همون روز اول خیاط شدن رو شروع کنه و Mireille خودش رو تصور می‌کنه در حالیکه یه خیاط پیر شده و لبخند تلخی می‌زنه! آگهی یه مسابقه استعدادیابی تلویزیونی در Avignon، کتاب فروشی Alain، آگهی مربوط به مغازه دست دوم فروشی آقای میشل، فیلم جدید سینمایی "پی‌رو خُله" (Pierrot le Fou) از Jean-Luc Godard بزرگ، ژان پل بلموندوی زشت جذاب رو می‌بینه در پوستر خاص فیلم و آناکارینای خوشگل، با موهای چتری در حالیکه توی پوستر دست‌هاش رو به دو طرف باز کرده و دامن قرمزی به پا داره و وقتی خوب دقت می‌کنه یه لکه قرمز روی لباس آستین حلقه‌ای آنا کارینا می‌بینه، با این حال توی خیالش خودش رو با همون ژست روی استیج تصور می‌کنه در حالیکه Jezebel از ادیت پیاف رو فریاد می‌زنه و با خودش میگه یادش باشه که با دوستش در مدرسه‌ی خیاطی اگر البته پولی براش موند بره فیلم رو، بره فیلم رو بب... نه صبر کن اون چی بود؟؟!!! اون آگهی رنگ و رو رفته مسابقه، که انگار پیززنی که دیگه شانسی برای شرکت در مسابقه استعدادیابی نداره، بخشی از اون رو روی دیوار پاره کرده!



وای یعنی این چیه؟! یعنی حقیقت داره، متن آگهی اینه:

📣 مسابقه بزرگ استعدادیابی در Avignon

برای اولین بار در شهر ما!

شرکت برای تمامی علاقه‌مندان آزاد است

فرصتی برای دیده شدن توسط مدیران موسیقی و رسانه‌ها

🎵 اگر به آواز، موسیقی، یا نمایش علاقه دارید، این شانس را از دست ندهید!

شاید شما ستاره بزرگ آینده باشید! ✨

ترانه Jezebel آغاز می‌شود...

Jezebel رو شنیدید با صدای Edith Piaf و Mireille Mathieu و حالا می‌تونید حدس بزنید چه اتفاقی افتاده. Mireille در مسابقه استعدادیابی شرکت می‌کنه و Jezebel رو می‌خونه. این دختر کوچولوی نوجوان زیبا ناگهان به درخشان‌ترین بخش صحنه تبدیل می‌شه و شنیدنی‌ترین انسانی می‌شه که در تاریخ Avignon وجود داشته. شانس همون معجزه است و معجزه بعد از شرکت Jezebel در مسابقه استعدادیابی کامل می‌شه.

ترانه Jezebel یک وجه تاریخی هم داره چون احتمالاً در این ترانه به دلیل تشابهش با نام ملکه‌ای در کتاب مقدس عبری گرفته شده، نامی که مترادف با شرارت و فریبکاریه. در آثار هنری و موسیقی و شعر، Jezebel به زنی پر رمز و راز، افسونگر، لبریز از شرارت با جذابیتی سحرآمیز و خطرناک و نابودکننده است. Jezebel این ترانه هم از جنس همچین زنیه، معشوقه‌ای ترسناکه که عاشق می‌تونه براش تمام دنیا رو بگرده، شیطانیه که قلبی پر از عشق رو سوزونده و همزمان فرشته‌ای که اشک‌ها رو خشک کرده. کسی که قلبی رو لگدمال کرده و با خودش برده اما عاشق می‌تونه حتی تا اعماق جهنم، برای اون عشق به ظاهر نابود شده به دنبالش بگرده و اسمش رو فریاد کنه. از ترانه Jezebel گفتیم و نمی‌شد ازش نگفت چون همون ترانه‌ایه که Mireille رو از یک مدرسه خیاطی در Avignon به یک افسانه زنده در موسیقی در تمام سیاره تبدیل می‌کنه. فرزند ارشد یک خانواده گاهی به نوعی خیلی سرنوشت جذابی نداره، اون تبدیل به خواهر یا برادر کوچک پدر و مادرش می‌شه و باید مدیریت بچه‌های کوچک‌تر رو به عهده بگیره و از اونها مراقبت کنه. اون گاهی ناچاره حتی اون‌ها رو تنبیه کنه و در واقع عملاً فرصتی برای کودک بودن و کودکانه زیستن پیدا نمی‌کنه. Mireille اما حالا بعد از اجرای Jezebel از جهان خودش اونو زیبا و کودکانه رنگ‌آمیزی کرده و گرنه به جهان تک‌رنگ خاکستری مایل به سیاهه پرتاب می‌شه به یه دنیای دیگه و سرنوشتش روشنه، اون قراره یه ستاره موسیقی باشه، می‌شه تصور کرد که چقدر شاده و می‌تونه از نور شادیش حتی خورشید رو روشن‌تر کنه.

ترانه Tous les enfants chantent avec moi آغاز می‌شود...

ترانه Tous les enfants chantent avec moi شاید همچین احساس شادمانه‌ای در دل خودش داره انگار Mireille ، با قلبش برای کودکی خودش، ۱۳ خواهر و برادر و همه کودکان جهان می‌خونه و اون‌ها رو با خودش هم آواز می‌کنه.

خوب برگردیم به دنیای Mireille بعد از اجرای Jezebel که دیگه دنیای قبلی نیست. Johnny Stark یک مدیر برنامه حرفه‌ای استعداد Mireille رو می‌بینه. اما بهش هشدار می‌ده که هنوز فرصت داره تا بهش پاسخ منفی بده، چون اگر کار کردن رو قبول کنه، مثل اسب ازش کار خواهد کشید. البته در ازاش این قول رو می‌ده که به ستاره موسیقی تبدیل بشه. در برابرش دخترکی عاشقه که هیچ چیز نمی‌تونه مانع اون بشه. با تمام وجود قبول می‌کنه.



جانی Mireille رو به دست رهبر ارکستر Paul Julien André Mauriat می‌سپره، اونجاست که Mireille با ابعاد عمیق‌تری از شیوه خواندن مواجه می‌شه.

سپس تمرین‌ها، دوره‌های مختلف موسیقی، رقص، زبان‌های فرانسه، انگلیسی، آلمانی و حتی دوره‌های زبان بدن شروع می‌شه البته که استارک در مورد Mireille می‌گه که موفقیت خارق العاده Mireille و سرعت باورنکردنیش در رسیدن به اوج شهرت، مدیون معجزه نیست. بخاطر تلاش اونه، چون او کار را به خاطر کار دوست داره.

مثل زمانی که در آمریکا به سر می‌برد، در زمان ضبط‌های پی در پی فشرده، در اون مقطع Mireille شب‌ها فقط چهار ساعت می‌خوابید، اون به شدت به شعار Mon travail et mon Dieu به معنای کار من خدای من است معتقد و مومن بود و هست.

شاید یکی از نقاط عطف زندگی هنری Mireille Mathieu و شناخته شدنش در سطح جهانی، حضورش در برنامه Ed Sullivan Show یک برنامه با بیننده‌های میلیونی بود. در موفقیت برنامه هیچ تردیدی نبود، تمام آمریکا تحت تاثیر این خواننده فرانسوی قرار می‌گیرن و اسمش روی زبون‌ها تکرار می‌شه. و بعد هجوم موفقیت‌ها، دعوت‌نامه‌ها، تلفن‌ها، لاس وگاس، نیویورک، برنامه Merv Griffin Show و Mireille می‌درخشه و می‌درخشه و می‌درخشه.

ترانه New-York, New-York آغاز می‌شود...

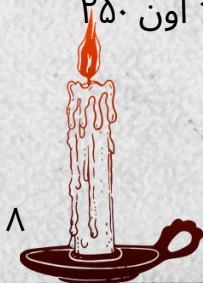
ترانه نیویورک نیویورک رو می‌شنویم. ذوق‌زدگی کودکانه Mireille که از Avignon خودش رو به نیویورک رسونده و در این ترانه به روشنی این اشتیاق شنیده می‌شه. شهری که به قول louis ferdinand céline یه چراغ گول‌آسا و یه شهر عمودیه. Mireille Mathieu حالا ملکه معبد موسیقیه و روی صحنه است، لباسی با پولک‌های طلایی داره، همه پادشاهان شهر در میان تماشاچیان خیره به اون هستن، البته نه دقیقا خیره، سر تا پا گوش شدن، حتی چشم‌ها وقتی Mireille می‌خونه تبدیل به گوش می‌شه. Mireille Mathieu در سالن برادوی زیر آسمانی برقی، در میان هیاهوی صد هزار تشویق و انعکاس شهریه که در چشم‌هاش می‌درخشه، نیویورک عزیزی که Mireille می‌دونه، حالا که نیویورک رو جذب کرده، می‌تونه همه سیاره رو مجذوب خودش کنه.

Mireille حالا در همه جای جهان شناخته شده، به چهار گوشه جهان سفر کرده و مردم معمولی و منتقدین همه اونو روی صحنه ستایش می‌کنن. همون طور که جانی استارک می‌گه: "اون روی صحنه احساس می‌کنه که در خانه خودش، آنجا اون خودش و اونجاست که آرامش پیدا می‌کنه."

Mireille به عنوان خواننده‌ای شگفت‌انگیز شناخته می‌شه که همیشه عشق رو ترانه می‌کنه و می‌خونه. همون طور که خودش می‌گه، "موسیقی بهترین راه برای من است که بگویم دوستت دارم. آهنگ‌های من همیشه از عشق صحبت می‌کنند، این همان دلیلیه که آنها را دوست دارم." شاید ترانه یک زن عاشق، یکی از انبوه ترانه‌های شگفت‌انگیز این زن عاشق باشه که به نوعی انعکاسی از جدیت این زن برای کاریه که عاشقشه.

ترانه Une femme amoureuse در اینجا شروع می‌شود.

در این لحظه اندکی گیج و خیلی زیاد پر از تردید شدم. باورتون نمی‌شه که لیست ترانه‌هایی که از Mireille Mathieu برای این پادکست انتخاب کردم، هنوز حتی به یک سوم اولیه هم نرسیده اما از طولانی‌تر شدن پادکست هم اصولا هراسناکم. تصور کنید یه بستنی صد گرمی خوشمزه رو بخورید و ازش لذت ببرید، حالا تصور کنید مجبورید ده کیلو از اون بستنی خوشمزه بخورید، احتمالا اون ۲۵۰ گرم آخرش دیگه خیلی نچسبه.



بنابر این تا حدود شش هفت کیلو دیگه از این بستنی رو می‌خوریم تا ببینیم فازمون چیه، من که می‌گم ده کیلو رو بخوریم، شاید بازم دلمون خواست ولی به هر حال به دور از شوخی سه چهار تا ترانه دیگه رو کمی مختصرتر در موردشون حرف می‌زنیم و با یکی از ترانه‌های محبوبم کار رو به انتها می‌رسونیم.

ترانه *Amour Défendu* در اینجا آغاز می‌شود.

ترانه عشق ممنوعه یا *Amour Défendu* یه ملودی زیبا داره که روی ترانه والس عشق یا *Walzer der Liebe* که نسخه آلمانی همین ترانه است از *Mireille Mathieu* اجرا شده، از اونجایی که در زبان آلمانی خیلی نوآموز به حساب میام امیدوارم تلفظ نام ترانه به زبان آلمانیم، خیلی رقت‌انگیز نبوده باشه. به هر حال این داستان یه عشق ممنوعه است. شاید اصلا شبیه اون حس رندانه نیست که فوننتس در کتاب خودم با دیگران می‌گه، سکس بدون گناه مثل تخم مرغ بدون نمکه. همچنین شبیه اون داستانی نیست که مارکز از عشق‌بازی خودش با زنی متاهل حرف می‌زنه و وقتی شوهرش سر می‌رسه، هردو دم در می‌شینن و مرد گریه می‌کنه و باهم سیگار می‌کشن، حالا خوب داستان شاید کمی تا قسمتی هم تغییر کرده و مثلا فقط مارکز گریه کرده و... بماند. این جا در این ترانه داستان خیلی خیلی نجیبانه‌تره و مثل این داداش‌های جنوبی‌مون اصلا کار به جای باریک نکشیده. یه جورایی عملا شروع نمی‌شه. در هوایی بسیار لطیف دستی که یکی از انگشت‌هاشو حلقه‌ای در بر گرفته، شاید به بهانه لطافت هوا لحظه‌ای برای گرفتن دست دیگه‌ای مردد می‌شه اما در نهایت این عشق رویایی، عشق پاییزی، از ترس زمستانی که خواهد آمد تنها با قناعت به فاش‌گویی و ادای همان دو کلمه قدیمی، یعنی دوستت دارم به پایان می‌رسه. این بار ترس از پایان دلیلی می‌شه که این دلدادگی اصلا آغاز نشه.

ترانه *Nos souvenirs* آغاز می‌شود...

آه، ترانه ای که روح آدم رو پاره می‌کنه و ندوخته به حال خودش رها می‌کنه. ترانه *Nos souvenirs* یا خاطرات ما خیلی لطیف و زنانه است و از عشقی که حالا تنها خاطراتش به جا مونده حرف می‌زنه. ترانه در جایی شروع می‌شه در خیابانی پاییزی که بدون معشوق بدون نوره، برگ‌های خشک زیر پاها به پرواز در میان، گذشته با زن قدم می‌زنه، به یاد خیابان‌های شهری می‌افته که خاطرات عاشقانه اونو ساخته. به یاد میاره بدون این که بدونه زیبا بوده و لبخند می‌زده. به یاد میاره وقتی دوست می‌داشته، زیبا بوده. ترانه با آرزوی برگشت معشوق و سودای آغوش و تکرار یک بوسه به پایان می‌رسه.

حالا *Mireille* همه جای دنیا رو دیده، زنی مشهور و ثروتمند و خوشحاله. اما جایی هست که از همه جای دنیا بیشتر دوست داره... و اونجا جایی جز وطن نیست، جاییه که بعد از سفرهای طولانی روحش فقط اونجا و فقط اونجا آرامش میگیره. ترانه *Made in France* عشق او به فرهنگ، زیبایی‌ها و اصالت فرانسه را بیان می‌کنه. در متن ترانه، او سفرهاش به مکان‌های مختلف دنیا را توصیف می‌کنه، وقتی ریو لباس جشن به تن می‌کنه، وقتی در برابر آکروپولیس به گریه می‌افته، وقتی در ساحلی در اسپانیا رویاپردازی کرده، اما در نهایت، او همیشه به زادگاه خودش برمی‌گرده، به فرانسه، و به ارزش‌های فرانسوی افتخار می‌کنه. اون خودش رو و تمام زندگی‌ش رو ساخت فرانسه می‌دونه و شامپاین فرانسه رو به بهترین ویسکی انگلستان ترجیح می‌ده.

ترانه پر از حس میهن‌پرستیه و نشون می‌ده که با وجود تحسین زیبایی‌های دیگر نقاط جهان، هنر فرهنگ و محصولات فرانسه برای او جایگاه ویژه‌ای دارند.



ترانه Made in France آغاز می‌شود...

هنوز خیلی ترانه مونده اما به دوتا قناعت می‌کنم چون این پادکست می‌تونه منو از خواب و خوراک بندازه، دوست ندارم صدای شکمم که البته اون هم مثل صدای خودم بم و زیباست بشنوید. ترانه *Après toi* رو اگر در این لیست نمی‌آوردم هیچ شعوری نداشتم. این ترانه فقط برای این زیبا نیست که ملودی زیبایی داره، ترانه متن بی‌نهایت زیبایی داره، پس از تو، گویای شرح حال پس از رفتن کسیه که نبودنش کشنده است. دیگه داریم به آخر این پادکست می‌رسیم و حیف بود که این ترانه رو گوش نداده منو ترک می‌کردید. شرح حال زنی که همچون کتاب قطوریه که پاره شده اما هنوز بسیاری از برگهاش لمس نشده و کشف نشده باقی مونده.

ترانه *Après toi* در پس‌زمینه با صدایی پایین، آغاز می‌شود...

زنی که نقش بازی می‌کنه ولی دیوانه شده، نمی‌دونه برای کی و چی نفس می‌کشه؟ تمام نت‌های موسیقی به گلوش که می‌رسن می‌شکنن و خفه می‌شن، زنی که هرروز در سینمای سوت و کور و خلوت به تنهایی نشسته، اما نه یه سینمای واقعی و فیزیکی، سینمای شخصی خاطراتش و روزهای خوشش رو با معشوق به تماشا می‌شینه، زنی که خودآزارانه زخم‌هاش رو با لذت مثل یه داستان نگه داشته، زخم‌هایی که پوست برهنه کسی که دیگه نیست روی پوست اون به یادگار گذاشته، زخم‌هایی که به قول فروغ عزیزمون همه از عشقه، عشق، عشق.

ترانه *Après toi* با صدای کامل اجرا می‌شود...

Mireille Mathieu می‌گه:

در زندگی یک خواننده، همیشه پیروزی‌ها و خاطرات خوش نیست؛ روزهایی هست که باید روی صحنه برید و اجرا کنید، حتی زمانی که هیچ تمایلی به این کار ندارید. باید لبخند بزنید، حتی وقتی دلتون جای دیگه‌ایه به خاطر یک اتفاق ناخوشایند، با این حال باید اونو در دل خودتون نگه دارید. همچنین باید خستگی رو فراموش کنید، پرده قرمز همچنان باید بالا بره. فرقی نمی‌کنه اگر قلبتون پر از ناامیدی باشه و مجبور باشید درباره شادی بخونید؛ حتی اگر با روشن شدن نورها تا سرحد مرگ بترسید، باید ادامه بدید.

Mireille همینه، قلبی که می‌خونه، قلبی که اشک می‌ریزه... اما مهم‌تر از همه، قلبی که عشق می‌ورزه. پدرش Roger، که در سال ۱۹۸۵ درگذشت، و مدیر برنامه‌اش جانی استارک، که در سال ۱۹۸۹ این دنیا را ترک کرد، هر دو همیشه به او افتخار می‌کردند. Mireille هنوز به خوانندگی ادامه می‌ده، با کمک خواهرش مونیک که همیشه کنار اونه.

پس از سالها، پس از بیش از نیم قرن، قلب Mireille همچنان جهان را مجذوب خودش می‌کنه. این پادکست رو به پدرم تقدیم می‌کنم، با یاد نوارهای کاست لینگافون و لحظه‌های جنون‌آمیز آموختن فرانسه، Play و Pause کردن‌های دیوانه‌وار بی‌شمار، به حامد مهرپور و حسین تقی‌زاده اساتید زبان فرانسه، شب‌های دلپذیر در سعادت آباد، ترافیک تجریش تا اختیاریه و درد دل‌های بی‌تمام و سرانجام ترانه‌ی آخر، Bravo tu as gagné، آفرین تو بردی!!

ترانه‌ی *Bravo tu as gagné* موسیقی پایانی پادکست، آغاز می‌شود و پادکست با این ترانه به انتها می‌رسد.

